

---

## بررسی تطبیقی «شک» در امام محمد غزالی و رنه دکارت

---

دکترعلی پیری<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۱۷

تاریخ تصویب: ۹۱/۵/۱۷

### چکیده

اصطلاح شک در مقابل یقین، به تردید میان دو نقیضی گفته می‌شود که نمی‌توان هیچ کدام را بر دیگری ترجیح داد. غزالی و دکارت به عنوان دو اندیشمند برجسته‌ی عالم شرق و غرب، هریک به نوبه‌ی خود با تحت تأثیر قرار دادن اندیشه‌های زمانه‌ی خود، موجب تحولاتی بزرگ در اندیشه‌ی بشری شده‌اند تا آنجا که می‌توان گفت غزالی در عالم اسلام و دکارت در غرب به عنوان نقاط عطفی در تاریخ تفکر می‌باشند. این دو اندیشمند به عنوان فیلسوفانی از دو سنت متفاوت در تلقی خویش از شک، نحوه‌ی ایجاد و چگونگی برون رفت از آن جهت وصول به یقین علی رغم وجود اختلاف نظر دارای نقاط اشتراک قابل توجهی می‌باشند. هم غزالی و هم دکارت با تقلید از گذشتگان مخالف بوده و بر همه چیز شک نمودند با این تفاوت که شک غزالی حقیقی ولی شک دکارت دستوری بوده است. در این نوشتار، پس از تبیین مسأله‌ی شک از منظر این دو متفکر، سعی خواهیم نمود تا میان این دو فیلسوف الفتی ایجاد نماییم و روزه‌ای برای مقارنه و تطبیق بگشاییم.

**کلید واژه‌ها:** شک، شک دستوری، یقین، قضیه کوجیتو، شک دینی.



## مقدمه

تردید میان دو نقیض بدون برتری دادن یکی بر دیگری را شک می‌گویند که در مقابل ظن و یقین قرار دارد که هم می‌تواند در امور محسوس و معقول، و هم در تصورات و تصدیقات صورت پذیرد. بنابراین شک تساوی دو طرف نقیض است که در واقع «متوقف شدن میان دو چیز می‌باشد که دل به هیچ کدام تمایل ندارد» (جرجانی، ص ۵۶). پس شکاکیت شامل دیدگاه‌هایی است که امکان حصول به معرفت را به نحوی انکار می‌کنند: «خواه این انکار ناظر به امکان دستیابی به شناخت یقینی باشد، خواه ناظر به موجه بودن معرفت یا معقولیت آن و خواه ناظر به این سخن که اثبات معرفت، معقول تر از انکارش نیست» (Edwards, 1998, vol. 8, p. 504).

شک به لحاظ موضوع به شک فلسفی، دینی و دستوری تقسیم می‌شود. شک فلسفی صرفاً مربوط به علوم حصولی و شکی عام و کلی است، همچنین «قطعی و دائمی است، نه موقت و زودگذر» (فولکیه، ۱۳۶۶، ۵۲). مقتضای حکمت در این نوع شک تعویق و توقیف حکم است و تنها در میان فلاسفه قدیم یونان مثل پیرون (pyrron) (۲۷۵-۳۶۵ ق.م) رواج داشت. شک دینی بر دو معنی قابل اطلاق است: یکی شک در مبانی مابعدالطبیعی دینی و دیگری شک برای تحکیم عقاید دینی. معنای این نوع شک عبارتست از: «تشکیک در مبانی مابعدالطبیعی دین و اعتقاد به این معنا که مابعدالطبیعه نمی‌تواند راهگشای اصول دین باشد (بهارنژاد، ص ۱۳۱) و به همین دلیل است که غزالی و همفکرانش با فلسفی کردن دین مخالفت کرده اند. اما اصطلاح شک دستوری یا شک روشی را دکارت بکار برده است، در واقع دکارت شک را مقدمه‌ای برای وصول به یقین می‌داند. در این نوشتار پس از تبیین نظریه دکارت و غزالی در مورد شک و نحوه‌ی خروج از آن به نقاط اشتراک و اختلاف اندیشه‌های این دو فیلسوف خواهیم پرداخت.



## شک دکارت

دوره‌ای که دکارت در آن به سر می‌برد همزمان با نفوذ جریانات تشکیکی بود بنابراین وی می‌بایست کار خود را با شکاکیت آغاز می‌کرد و از آن فراتر می‌رفت. در حقیقت «دشمن اصلی او شکاکیت بود و نه حکمت مدرسی» (کاپلستون، ص ۹۰). شکاکیت دکارت شک مطلق نیست تا معتقد باشد هیچ چیزی حقیقی نیست و همچنین شکاکیت دینی هم مثل غزالی نیست تا معتقد باشد عقل انسان قادر به کشف حقیقت نیست و فقط با تکیه بر ایمان می‌توان به حقیقت رسید. ملاک شک دکارت اینست که «در هر قضیه و ادعایی که بصورت مدلل، درجه‌ای از درجات شک امکان پذیر باشد و زدودن درجه‌ای از یقین آن ممکن گردد، می‌توان به آن شک کرد» (امید، ص ۱۶۰).

تفکر شکاکیت در دوره دکارت با نظرات افرادی مانند مونتنی متبادر می‌شود؛ بنظر مونتنی، ما فقط توانایی گزینش آراء و نظریات را دارا هستیم و امکان تأیید آن برای ما وجود ندارد: «دنیا بر عادت و سنت استوار است و نباید آنها را بر اساس داورهای خصوصی خود از بین ببریم. یک ذهن طبیعی و سالم هرگز به آرای خود اطمینان نمی‌کند» (Willis, 1968, p.90). بنابراین در نظر مونتنی حکمت تمرینی است برای حکم نکردن و اساس کار دنیا روی عرف و عادت برقرار است. البته دکارت پس از اتمام دوره تحصیلی اش در مدرسه لافلش که با آرای مونتنی آشنا شده بود بر این اعتقاد شد که: «از آن همه تلاش و کوششی که در راه آموختن داشته‌ام، هیچ سودی نبرده‌ام و فقط بیشتر بر جهل خود واقف شدم» (Easton, 1927, p.4). پس مهمترین آموزه‌ی مونتنی هنر نیاموختن بود. البته ژیلسون در این باب مطرح می‌کند: وقتی می‌بینم دکارت از تعالیم مدرسه، سرخورده و شیفته‌ی فراگیری نوع دیگری از تعالیم است آیا این سرخوردگی و آن شیفتگی، خود، مولود همان آموخته‌های قبلی او نیست؟ (ژیلسون، ص ۱۰۷)

برخی از مفسرین فلسفه دکارت، فلسفه اش را نوعی پاسخ به شک مونتنی دانسته‌اند



و چنین استدلال می‌آورند که سطور نخستین گفتار در روش دکارت از مقاله‌ی پیرامون اطمینان کاذب مونتنی اخذ شده است: «از میان اشیا عالم، عقل از هر چیز دیگر بیشتر بطور مساوی تقسیم شده است، چون هرکسی بهره‌ی خود را از عقل، آن چنان تمام می‌داند که حتی کسانی که در همه چیز از همه دشوار پسندترند، معمولاً بیش از آنچه هم اکنون دارند، آرزو نمی‌کنند» (عسگری یزدی، ص ۱۱۱).

البته از جمله تفاوت‌های میان شک دکارت و مونتنی اینست که شک برای دکارت نقطه شروع به حساب می‌آید اما برای مونتنی نتیجه نهایی بود، از طرفی دیگر تفکر مونتنی چیزی جز تفکر سلبی نبود در حالیکه دکارت صرفاً فرض شک کرده بود و شک او ایجابی بود. از طرفی دیگر شک دکارت به عنوان شک دستوری مقدمه‌ی فلسفه انتقادی کانت است زیرا هم دکارت و هم کانت با رویکردی انتقادی سعی در تدوین و تحکیم مبانی شناخت داشتند.

## ویژگی‌های شک دکارت

از جمله ویژگی‌های شک دکارت می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- نظری بودن شک: دکارت مانند شکاکان افراطی نیست که هرگونه حقیقت را منکر شود، همچنین وی به گونه‌ای عمل می‌کند که زندگی عملی و روزمره او دچار خدشه نشود. بنظر دکارت در امور عملی باید از عقاید ظنی و محتمل صرف پیروی کرد: در اینکه شک را نباید به رفتار خود در زندگی تعمیم دهیم... شک را تنها در (اشتغال به فکر و) نظاره حقیقت باید به کار گرفت زیرا روشن است که ما در امور زندگی ملزم به پیروی از عقایدی هستیم که فقط به ظاهر حقیقی اند... (دکارت، اصول فلسفه، ص ۲۲۸). دکارت در گفتار در روش یک اخلاق موقت عرضه می‌دارد تا در زندگی عملی دچار وقفه نگردد که اصولی ارائه می‌دهد: «اصل اول اینکه پیرو قوانین و آداب و رسوم کشور



خود باشم و دیانتی که خداوند درباره‌ی من تفضل کرده و از کودکی مرا به آن پرورده است پیوسته نگاه بدارم و در امور دیگر پیروی کنم از عقاید معتدل دور از افراط و تفریط... اصل دوم این بود که هر قدر بیشتر بتوانم در کار خود پابرجا و استوار باشم، و هرگاه بر رأیی تصمیم گرفتم هرچند محل شبهه و تردید باشد چنان دنبال آن را بگیرم که گویی به هیچ وجه جای تشکیک نبوده است» (دکارت، گفتار در روش، ص ۲۰۰).

۲- روشی بودن شک: به این معنا که او به طریقه شکاکان عمل نمی‌کند و شک را مقدمه‌ای برای وصول به یقین قرار می‌دهد و به همین جهت شک، مرحله‌ای موقت در جریان پژوهش یقین است: در این باب بر روش شکاکان نمی‌رفتم که تشکیک آنها محض شک داشتن است و تعمد دارند که در حال تردید بمانند، بلکه منظور من همه این بود که به یقین برسم (همان، ۲۰۳).

۳- عام بودن شک: بدین معنی که بطور عام در همه امور قابل شک، تردید می‌کند. در نظر دکارت به جهت پیش‌داوری‌های حاصل از تربیت ناصحیح باید هرکس در طول زندگی حداقل یکبار در همه‌ی امور قابل تردید تا آنجا که ممکن است شک کند. منفعت چنین شک عامی هرچند در آغاز روشن نیست، اما بسیار بزرگ است، زیرا ما را از هرگونه پیش‌داوری نجات می‌دهد و راه بسیار ساده‌ای پیش پای ما می‌گذارد تا ذهن عادت کند که خود را از احساس وارهاند و سرانجام سبب می‌شود که هرگز نتوانیم در اموری که یک بار صحت آنها را بدست آورده‌ایم بار دیگر تردید روا داریم (دکارت، تاملات، ص ۱۸).

در هر چیزی که هنوز با وضوح کافی درک نکرده‌ایم، می‌توانیم شک کنیم، به شرط



آنکه شک ما مبتنی بر دلایل بسیار قوی و سنجیده باشد (دکارت، اعتراضات و پاسخها، ص ۵۲۳).

البته این عام بودن به این معنا نیست که بطلان تمامی قضایای سابق را اثبات کرد بلکه صرفاً به این معنی است که قضایای بنیادین مورد تردید قرار گیرند و تنها در این صورت است که سایر قسمتهای بنای عظیمی چون فلسفه مدرسی از بین خواهد رفت.

### مراحل شک دکارت

۱. شک در حقیقت محسوسات: ما گاه با فریب حواس مواجه شده‌ایم و «مقتضای حزم و احتیاط این است که، اگر یک بار از چیزی فریب خوردیم، دیگر زیاد به آن اعتماد نکنیم» (همانجا). در اصل چهارم اصول فلسفه نیز شک در حواس مطرح می‌شود. او در تأملات در ادامه این تردید در حقیقت پاسخی می‌دهد که شاید قانع کننده نباشد: اگرچه حواس گاهی در مورد اشیاء بسیار ریز و بسیار دور ما را فریب می‌دهد، ممکن است به بسیاری از اشیاء دیگر برخورد کنیم که هرچند از راه حواس آنها را می‌شناسیم اما نمی‌توان بصورت خرد پسند در آنها شک نمود: مثلاً ما در یک جای مخصوص نشسته‌ایم، لباس مخصوص منزل پوشیده و کاغذی را در دست گرفته‌ایم و اموری از این قبیل، اما چگونه می‌توانیم دست‌ها و بدن‌هایمان را انکار کنیم که از آن ما نیستند مگر آنکه خود را در شمار دیوانگان بدانیم که مغزشان به قدری آشفته و آنچنان با بخار تاریک صفرا تیره شده است که در عین مسکنت شدید خود را شاه می‌دانند (همانجا). بنابراین دکارت شک افراطی را همپایه‌ی دیوانگی می‌داند.

۲. شک در رؤیا: گاهی ما در تشخیص حال خواب از بیداری سرگردان می‌شویم و چیزهایی را در ذهن می‌پروریم که اصلاً وجود ندارند ولی با این حال در مورد آنها



تردید نمی‌کنیم. دکارت در جواب این نوع شک، اشیاء عمومی را مطرح می‌کند. در نظر او صورتهایی که در خواب برای ما ظاهر می‌شوند ناشی از یک سری بن مایه‌های بیرونی هستند و صرفاً ساخته‌ی ذهن نیستند و ذهن در این بن مایه‌ها تصرف می‌کند:

دست کم باید بپذیریم که آنچه در خواب می‌بینیم مانند تابلوها و تصاویری است که ساختن آنها جز در صورت مشابهت داشتن با اشیاء واقعی و حقیقی ممکن نیست و بدین ترتیب، دست کم این اشیاء عمومی یعنی چشمها، سر، دست‌ها و سایر اعضای بدن، اشیایی است واقعی و موجود و نه ساخته خیال (همان، ۲۰).

او در ادامه متن طبیعت مادی به نحو عام و امتداد آن و شکل اشیاء ممتد، کمیت و یا مقدار و عدد آنها و نیز مکانی که در آن هستند، زمانی که مقیاس دوام آنهاست را نمونه اشیاء عمومی می‌داند.

۳. شک در ریاضیات: دکارت شک در امور ریاضی را در اصل ۵ اصول فلسفه مطرح کرده است و در آنجا دو دلیل برای این خطاها ذکر می‌کند: الف) خطای ریاضیدانان ب) خدای فریبکار. هر چند امور ریاضی در مقابل شک خواب و رؤیا مقاوم هستند و چه در خواب باشیم و چه بیداری واضح‌اند ولی ممکن است: «چنین مقذور باشد که من هرگاه رقم‌های دو و سه را باهم جمع می‌کنم و یا اضلاع مربعی را می‌شمارم یا راجع به چیزی حتی ساده تر از این‌ها حکم می‌کنم - اگر ساده تر از این‌ها قابل تصور باشد - اشتباه کنم، اما شاید خدا نخواسته باشد که من اینطور خطا کنم زیرا معروف است که او خیر مطلق است، اما اگر خیر مطلق بودن خداوند با این موضوع که مرا دستخوش خطای مداوم آفریده باشد تعارض دارد این هم ظاهراً با خیر بودن او کاملاً معارض است که بگذارد من گهگاه دچار خطا شوم، با این همه جای شکی نیست که او چنین اذنی داده است» (همان، ۲۱). و در اصل ۵ اصول فلسفه چنین نظری دارد که:



خداوندی که ما را آفریده است، بر انجام هر چه بخواید تواناست و معلوم نیست که خدا نخواستہ باشد ما را چنان بیافریند که، حتی در مورد اشیایی که فکر می‌کنیم آنها را کاملاً می‌شناسیم، همیشه فریب بخوریم؛ از کجا معلوم است که کاری نکرده باشد که ما همیشه فریب بخوریم؟ و اگر هم وانمود کنیم که خالق ما یک خدای قادر مطلق نیست و ما قائم به ذات خویش و یا قائم به موجود دیگری هستیم (مشکل حل نخواهد شد زیرا) هر چه آفریدگار در نظر ما ضعیف تر باشد، دلیل ما بر اینکه ما آنقدر کامل نیستیم که فریب بخوریم قوی تر خواهد شد (دکارت، اصول فلسفه، ص ۳۰-۲۲۹).

پس بر حسب آنچه گفتیم احتمال دارد قدرت مطلق خدا باعث شود که ما اموری را بطور واضح و بدیهی بدانیم که کاملاً خطا هستند اما از سوی دیگر معتقدیم او خیر مطلق است. بنابراین خیر بودن خدا مانع می‌شود تا او را عامل ایجاد خطا بدانیم البته دکارت در تأملات از شیطان فریبکار نام می‌برد ولی در اصول فلسفه از خدای فریبکار سخن می‌گوید.

۴. شک افراطی؛ شیطان فریبکار: بجای فرض خدای فریبکار، شیطان شریری را در نظر می‌گیریم که شبانروز در صدد فریفتن ماست. البته این فرضی است متافیزیکی، تا ما نهایی ترین حالت متصور را در نظر بگیریم. این فرض مانع می‌شود تا بار دیگر مسائل مطرح شده قبلی را دوباره در نظر آوریم. در مقابل چنین شیطان شریری دکارت چنین جواب می‌دهد:

دست کم این قدر توانایی دارم که از حکم خودداری کنم. به همین جهت کاملاً مراقبم که هیچ اعتقاد باطلی را نپذیرم و ذهنم را برای مقابله با تمام حیل‌های این مکار بزرگ آماده کنم تا هر قدر مکار و زبردست باشد، هرگز نتواند ذره‌ای بر من چیره شود (دکارت، تأملات، ص ۲۳).





شک دکارت در این حالت بسیار اغراق آمیز است. بنظر می‌رسد شک او درباره امور محسوس جدی است اما شک درباره‌ی ریاضیات و خداوند حقیقی نیست بلکه صرفاً حالت دستوری دارد.

دکارت مدعی است که هر چقدر دامنه‌ی شک را بگستریم در اینکه وجود دارم و من شک می‌کنم نمی‌توانم تردیدی روا بدارم، از اینرو قضیه کوجیتو یعنی «می‌اندیشم (شک می‌کنم) پس هستم» مبنای فلسفه دکارت قرار می‌گیرد:

ارشمیدس برای از جا کندن کره‌ی خاکی و انتقال آن به مکانی دیگر، تنها خوستار یک نقطه‌ی ساکن و ثابت بود، من هم اگر بخت یاری کند و تنها به یک امر یقینی و تردید ناپذیر دست یابم، حق دارم عالی‌ترین امید را داشته باشم (همان، ۵-۲۴).

چنان که گفتیم این امر تردید ناپذیر از نظر دکارت وجود و هستی «من» است. وی تنها به حضور انسان در صحنه‌ی شک و یقین تأکید داشت. آن هم با قید فردیت «من»، نه یک انسان به معنی یک قوم و قبیله، یا ساکنان یک منطقه و یا پیروان یک دین و مذهب. بدین سان «دکارت به فردیت انسان و به امکانات طبیعی او توجه کرد» (یثربی، ص ۵۴). از جمله دستاوردهای شک دکارت می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

- تکیه بر فردیت انسان که اساس تفکر فکر فلسفی است. در تفکر فلسفی عدم تعهد را شرط دانسته و محور کار را عقل و اندیشه انسانها قرار داده اند.

- تکیه بر عقاید و افکار عالمانه‌ی ذهن خود، و دانشمندان دیگر، نه بر عقاید تقلیدی و موروثی مردم یا منابع نقلی (همان، ۴۶).

## شک غزالی

غزالی (۴۵۰-۵۰۵) در زندگی نامه خود نوشتش، المنقذ، داستان پرشور شک و اضطراب روحانی و فکریش را چنین بازگو می‌کند: «عطش ادراک حقایق امور، عادت



من است و به اختیار من نیست تا اینکه رشته‌ی تقلید گسست و عقاید موروث از همان کودکی در هم شکست» (الغزالی، المنقذ من الضلال، ص ۹). از اینرو غزالی در صدد جستجوی معرفت یقینی بر می‌آید؛ یعنی معرفتی که به قول او موضوع آن به طوری معلوم است که دستخوش هیچ شکی واقع نمی‌شود (همان، ۱۱) و اگر حتی معجزه‌ای بخواهد با حقیقت آن درافتد، آن معرفت در قبال آن تحدی مقاومت خواهد کرد.

شک غزالی بنابه گفته‌ی خودش در بغداد شروع شد، اما او نمی‌توانست آنرا اظهار کند، وی همچنان به تدریس، تألیف فقه و کلام اشعری مشغول بود. زمانیکه غزالی از شک رها شد، در نیشابور به یاد شک گذشته اش افتاد. بنابراین او دو دوره‌ی فکری متفاوت داشت: «در مرحله‌ی اول در بغداد به کار تعلیم پرداخته و مورد توجه حکام و فقهاست... در این مرحله اختلافات ادیان و مذاهب را می‌بیند... که همه مدعیند راه صواب راه ایشان است و بس... در مرحله‌ی دوم فکری‌اش، غزالی صوفی مجرب و معلمی در نیشابور است. در این دوره است که به حافظه‌ی خود رجوع و دوران شک خویش را بیاد می‌آورد و اینک می‌خواهد علل خروج از آنرا کشف کند» (فاخوری، ص ۵۲۷). بنابراین غزالی حداقل در مدت دو ماه گرفتار شک مطلق بود، و بنا به اعتراف خود یک سوفسطایی بوده است: «... در نتیجه به درد بی درمان سفسطه دچار گردیدم اما به زبان نمی‌آوردم، همگی حال بود، نه قیل و قال. داخل وادی وحشتناک سوفسطایی شدم، نزدیک دو ماه در حالت سفسطه به سر بردم و این درد را درمانی نمی‌یافتم» (الغزالی، مجموعه رسائل، ص ۵۳۹).

### متعلقات شک غزالی

غزالی در کتاب‌های «المنقذ من الضلال» و «جواهر القرآن» درباره‌ی متعلقات یقین و شک سخن گفته است (بهارنژاد، ص ۱۴۰). شروع کار غزالی با این پرسش که حقیقت علم چیست آغاز می‌شود، بنظر وی دانش راستین آنست که «مجهول به گونه‌ای شناخته



شود که دیگر جای شک و گمان برای پژوهشگر باقی نگذارد» (ارسطویی، ص ۴۱). غزالی ابتدا به این نتیجه رسید که فقط علم به محسوسات سزاوار نامیدن علم حقیقی است اما در پایان یک دوره‌ی دردناک به این نتیجه رسید که چنین نیست (فخری، ص ۲۳۷). بنابراین از نظر غزالی محسوسات از متعلقات شک هستند چون در مورد محسوسات غالباً حواس ما حکم می‌کند که یک چیز فلان و بهمان است ولی عقل حکم آنها را تصحیح می‌کند:

ما به سایه می‌نگریم و حکم به سکون آن می‌کنیم ولی بزودی اذعان می‌کنیم که چنین نیست، یا یک شیء دور را مثلاً ستاره را نظاره می‌کنیم، که به چشم ما به اندازه‌ی یک سکه می‌آید، حال آنکه شواهد ستاره‌شناسی ما را مجاب می‌کند که اندازه واقعی آن ستاره چندین برابر زمین است (الغزالی، المنقذ من الضلال، ص ۱۲).

پس غزالی اطمینان خود را از محسوسات بواسطه‌ی عقل از دست داد. از آن پس «تنها بدیهیات عقلی، بعنوان عامل علم قاطع برای غزالی باقی ماند» (شریف، ص ۱۴۹). البته غزالی در بدیهیات عقلی هم تردید روا داشت و معتقد بود شاید در آن سوی ادراک عقل چیز دیگری هم باشد که چون بر ما آشکار شود احکام عقلی را آشکار کند، همانگونه که عقل دریافته‌های حواس را اکنون محکوم می‌کند. حال اگر چنین چیزی هنوز بر ما آشکار نگردیده دلیل آن نیست که اصلاً وجود پیدا نمی‌کند (همانجا). به عبارتی دیگر، بنظر غزالی، وقتی که معلوم شده محسوسات به حکم عقل مشکوک است آیا ممکن نبود که «ورای حکم عقل، حاکمی بالاتر وجود داشته باشد، که با آشکار شدن آن معلوم شود که حکم عقل بی اعتبار بوده است، همچنانکه حاکم عقل نشان داده بود که حکم حواس بی اعتبار است» (الغزالی، المنقذ من الضلال، ص ۱۳).

البته شک غزالی در بدیهیات عقلی بوسیله خوابهایی که می‌دید تأیید گشت. غزالی متوجه شد که مدتی از ساعات عمرش در خواب می‌گذرد و با رویاهای خویش جهانی



دیگر دارد اما همین که چشم از خواب بر می‌گشاید همه آن صحنه‌ها به یکباره فرو می‌ریزند. وی در خودنوشتش چنین می‌نگارد که: «آنگاه به خویشتن گفتم از کجا اطمینان داری که همه‌ی آنچه که با حس یا عقل خود در بیداری دریافته‌ای تنها نسبت به همین بیداری تو، حقایق جلوه کنند. از کجا که روزی بر تو حالتی دیگر در نیاید که نسبت آن به این بیداری تو، چون نسبت بیداری تو به خوابهایت باشد» (شریف، ص ۱۴۶). غزالی در ادامه‌ی بی‌اعتمادی به حس و عقل در جای دیگر چنین می‌نویسد: از همه‌ی سرمایه دو چیز برایم باقی مانده بود، یکی حس و دیگری بدیهیات اولیه، وقتی که به اینها رسیدگی کردم، دیدم، گره کوتاه گشت، در نتیجه به درد بی درمان سفسطه دچار گردیدم (الغزالی، مجموعه رسائل، ص ۵۳۹).

به اعتقاد غزالی با فرو ریختن اعتماد که به محسوسات و بدیهیات عقلی بود، دیگر چیزی باقی نمانده بود که در استدلال بدان تکیه شود، البته از برخی عبارات وی چنین بر می‌آید که او هم مثل دکارت، ریاضیات را دانش تردید ناپذیر می‌دانست:

بنیاد دانش یقین به شک و تردید هرگز متزلزل نخواهد شد، معجزه و کرامت نیز اساس علم یقینی را سست نخواهد کرد، مثلاً علم به اینکه عدد ۱۰ بزرگتر از عدد ۳ است، علم یقینی است که هیچ احتمال و تردید در آن راه ندارد، حال اگر یکی منکر این بشود و بر صدق دعوی خویش از راه معجزه و کرامت برابر چشم ما سنگی را زر و عصابی را اژدها کند و آنگاه بگوید که ۳ بزرگتر از ۱۰ است به هیچ وجه سخن او را باور نخواهیم کرد، و در علم ما هیچ شک و تردیدی ایجاد نمی‌شود (همان، ص ۵۳۸).

### نحوه خروج غزالی از شک

غزالی در تمام عمر برای دست یافتن به یقین در تمامی مکتب‌ها و مذاهب اسلامی زمانش تفحص کرد و در نهایت شور و شوق را در طلب مقصود به کار بست اما آنچه



نصیبش شد غرق شدن در گرداب عمیق شکاکیت و رفتن در وادی سفسطه بود. تنها نیرویی که می‌توانست فکر این متکلم دیندار شکاک را نجات دهد نه برهان بود و نه استدلال، بلکه نیروی ماورای مادی بود، چنانکه در «المنقذ» می‌نویسد: نه با کوشش خود بلکه با نوری که خداوند در دلم تاباند - که خود مفتاح اکثر معارف است - از آن بیماری سفسطه نجات یافتم (الغزالی، المنقذ من الضلال، ص ۱۳) بنابراین غزالی به مدد هدایت الهی توانست راه را از بیراهه بشناسد و به یقین مطلوبش واصل شود.

غزالی در کاوشهای خود به این نتیجه رسید که علم قاطع و یقین نزد صوفیان یافت می‌شود (شریف، ص ۱۴۷) از اینرو وی به قلمرو تصوف وارد شد و کشف کرد که در طریق تصوف امکان رویارویی مستقیم با واقعیت وجود دارد و با آن می‌توان به حقیقت یقینی و اطمینان بخش دست یافت.

### مقایسه اندیشه غزالی با دکارت در مسأله شک

به منظور بررسی و مقایسه‌ی دقیق آرای غزالی و دکارت ابتدا تفاوت دیدگاه‌های آنها در باب شک را در چندین بند مطرح می‌کنیم و سپس مشترکات اندیشه‌ی این دو را بیان خواهیم نمود. البته نیاز به گفتن نیست که تفاوت خاستگاه‌های سنتی و فلسفی بین این دو اندیشمند، یکی از عوامل تفاوت اندیشه هایشان می‌باشد. از جمله تفاوت‌هایی که بین این دو متفکر در باب «شک» وجود دارد به قرار زیر است:

- غزالی سرسختانه با فلسفه مخالف بود و آنرا مضر می‌دانست: «غزالی به فلسفه همان اتهامی را وارد ساخته که ابن رشد به کلام، و آن اتهام اینست که انسجام منطقی احتجاجات فلسفی مخاطرات زیادی در بردارد» (نصر، ص ۴۴۶) در حالیکه دکارت فلسفه را روش رسیدن به حکمت می‌دانست.

- دکارت از شک به یقین می‌رسد اما غزالی از شک خود به یقین پیشین باز می‌گردد.



البته وی این بازگشت را هم کار خدا می‌داند که او را شفا داده است بنابراین «شک غزالی به جای آنکه همانند شک دکارت ایجاد حرکت کند، درس بازگشت و عقب نشینی می‌دهد» (یثربی، ص ۵۰).

- اگر در منشأ شک دقت کنیم متوجه می‌شویم که غزالی منشأ شک خود را نه اقدامی آگاهانه بلکه یک اتفاق و تعلیمی دینی می‌داند. اما دکارت قانع نشدن خود را اساس قرار داده و این حالت را به دیگران نیز تعمیم می‌دهد. این تفاوت بزرگی است که دکارت خود انسان و قوای ادراکی او را تکیه گاه قرار می‌دهد.

- یکی از ویژگی‌های غزالی، مفید دانستن منطق ارسطویی بود (اقبال لاهوری، ص ۱۴۸) اما دکارت منطق جدیدی به نام متدلوزی در تقابل با ارسطو وضع کرده بود.

- نحوه‌ی خروج از شک نیز بین دکارت و غزالی متفاوت بوده است؛ زیرا غزالی از طریق سیر و سلوک عرفانی از شک بیرون آمد در حالیکه دکارت با اثبات قضیه کوجیتو راهی عقلی برای خروج از شک را برگزید که آنهم پایه‌ی استوار و شک ناپذیر برای او شد.

- شک دکارت صرفاً شک دستوری است یعنی فقط فرض شک کرد اما شک غزالی شکی حقیقی است چرا که واقعاً در همه چیز - حتی وجود خودش - شک کرد.

- شک دکارت راه را برای اصالت انسان باز کرد اما «غزالی همه‌ی تلاشش برای حذف فردیت و محو شخصیت انسان است» (یثربی، ص ۵۴).

- شک دکارت فقط شک فلسفی بود در حالیکه شک غزالی هم شک فلسفی بود و هم دینی.

علی رغم تفاوت‌هایی که میان این دو اندیشمند شرق و غرب مطرح کردیم مشترکاتی نیز به شرح ذیل وجود دارد:

- غزالی یقین خود را از آنجا سر گرفت که گفت: من می‌خواهم پس هستم» دکارت نیز از همین سبک پیروی کرد و برای بازیافتن یقین خود گفت: «من فکر می‌کنم پس



هستم (شریف، ص ۱۴۸).

- آنچه زمینه شکاکیت را در دو متفکر مورد بحث ما بسط داد، افکار آموخته شده در دوران مدرسه، تعارضات و اختلافات فیلسوفان و عدم دستیابی ایشان به نتیجه‌ای واحد بوده است.

- هر دو اندیشمند مخالف سرسخت تقلید بوده اند. چنانکه غزالی معتقد است: «من داتاً غریزه‌ی تقلید نداشتیم، روحم به تقلید آرام نمی‌گرفت... از اینرو پیوسته در پی اجتهاد و حقیقت‌جویی بودم» (الغزالی، مجموعه رسائل ۵۳۷). دکارت نیز در باب عدم تقلید از گذشتگان چنین نظری دارد و بر درک و فهم بجای تقلید تأکید می‌ورزید و آنرا ملاک قبول حقیقت دانست.

### نتیجه‌گیری

هر چند که ممکن است در آغاز چنین نماید که غزالی و دکارت به لحاظ خاستگاه‌های سنتی و فلسفی شان هیچ گونه قرابت فکری و زمینه‌ای برای همدلی و هم‌زبانی ندارند، اما رهیافت هر دو به مقوله شک از یک نگاه نو و جدیدی است که مورد توجه و التفات پیشینیان نبوده است؛ مخالفت با تقلید از گذشتگان، متعلقات شک در هر دو و موارد دیگری که عنوان شد حاکی از نگاه همدلانه‌ی این دو اندیشمند به مسأله شک بود که بهانه ما را برای تطبیق و مقایسه موجه می‌سازد. البته این به معنای مطابقت کامل آرای این دو در باب شک نیست. اگرچه اختلاف نظر آنها با توجه به تعلقشان به دو سنت فلسفی متمایز قابل توجیه و تبیین است.



### منابع فارسی

- ارسطویی، زهرا، «شک غزالی و دکارت»، کیهان فرهنگی، شماره ۱۳۷، ۱۳۷۶، ۴۳-۳۹.
- الغزالی، ابوحامد، المنقذ من الضلال، بیروت، دارالفکر، ۱۹۳۴.
- \_\_\_\_\_، مجموعه رسائل، بیروت، دارافکر، ۲۰۰۳.
- اقبال لاهوری، محمد، احیاء فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران، رسالت قلم، بی تا.
- امید، مسعود. «بازخوانی نظریه‌ی شک دکارت»، آینه معرفت، شماره شانزدهم، ۱۳۸۷، ۱۷۰-۱۵۷.
- بهارنژاد، زکریا. «مقایسه شک امام محمد غزالی و رنه دکارت»، آینه‌ی معرفت، شماره نه، ۱۳۸۹. ۱۵۴-۱۲۵.
- جرجانی، شریف، الفتوحات، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۰۶.
- دکارت، رنه، تأملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
- \_\_\_\_\_، اصول فلسفه، ترجمه منوچهر صانعی دره بیدی، تهران، الهدی، ۱۳۷۶.
- \_\_\_\_\_، گفتار در روش درست بکار بردن عقل، ترجمه محمد علی فروغی، تهران، البرز، ۱۳۷۶.
- \_\_\_\_\_، اعتراضات و پاسخ‌ها، ترجمه علی افضلی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- ژیلسون، اتین، نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه احمد احمدی، تهران، سمت، ۱۳۸۰.
- شریف، م م، منابع فرهنگ اسلامی، ترجمه خلیل خلیلیان، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹.
- عسگری یزدی، علی، شکاکیت «نقدی بر ادله»، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
- فاخوری، حنا وجر، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- فخری، ماجد، سیر فلسفه در جهان اسلام، زیر نظر نصرالله پورجوادی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲.





- فولکیه، پل، **فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه**، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
- کاپلستون، فردریک، **تاریخ فلسفه**، جلد ۴، ترجمه غلامرضا اعوانی، تهران، سروش و علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- نصر، حسین و لیمن، الیور، **تاریخ فلسفه اسلامی**، جلد ۱، ترجمه جمعی از اساتید فلسفه، تهران، حکمت، ۱۳۸۳.
- یثربی، یحیی، **نقد غزالی: تحلیلی از خردورزی و دینداری امام محمد غزالی**، تهران، کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۴.

#### منابع لاتین

- Carige, Edward(General.ed), **Routledge Encyclopedia of Philosophy**, New York. Routledge, 1998.
- Easton, R. M, **Descartes Selaction**, scribners, New York, 1927.-
- Willis, Doney, **Descartes A Collection of Critical Essay**, London, University of Notre Dame Press, 1968.